

به مناسبت سالروز شهادت حاج قاسم سلیمانی

راز ماندگاری مرد میدان

نقشه زارعی

نویسنده



سردار در
سال هایی که
سپاه قدس را
هدایت می کرد،
گویا به یقین
می دانست نماز
در بیت المقدس
بیشتر از یک
رؤیاست؛ بنابراین
وقتی دیوار
مقاومت مورد
تهاجم قرار گرفت
در سوریه و عراق و
لبنان، حضور جان
برکفانه داشت تا
آنجا که فرماندهان
ارشد ایالات
متحده بارها از
نقشه ترور او گفتند



نشان از حجم دلتنگی برای رفیق شهیدش داشت، سردار سلیمانی تنها مرد جنگ نبود، مرد میدان های دشوار در اوج صلابت و رفعت و رحمت با خانواده شهیدان بود تا جایی که بسیاری از آنان بعد از شهادت او، دوباره خود را یتیم دیدند.

جان برکفانه داشت تا آنجا که فرماندهان ارشد ایالات متحده بارها از نقشه ترور او گفتند و رسانه های غربی - عبری او را خطرآفرین برای نظم جهانی شان برشمردند. قاسم سلیمانی همه این سال ها در حسرت شهادت بود، چنانچه می گوید: خداوند، ای عزیز! من سال ها است از کاروانی به جا مانده ام و پیوسته کسانی را به سوی آن روانه می کنم، اما خود جا مانده ام، اما تو خود می دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلمم و در چشمم، با اشک وآه یاد شدند... حاج قاسم در جست و جو و تکاپو برای شهادت و هم نشینی در بهشت با دوستان و یارانش بود، برق چشم هایش وقتی از شهید احمد کاظمی می گفت

در کرمان آموزش داد و به جبهه ها فرستاد، مدتی هم در آذربایجان غربی فرمانده سپاه بود تا ناآرامی ها را آرام کند، سال ۶۰ درست زمانی که دشمن طمع کرد تا این خاک را از آن خود کند او به عنوان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله منصوب شد، او در این جنگ نابرابر، از فرماندهان عملیات های والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ بود، گویا او از همان زمان می دانست باید آماده بحران های بزرگ شود. برای فرمانده دفاع هرگز تمام نمی شود، درگیری با اشراک در مرزهای شرقی او را به کرمان کشاند و تا پیش از آن که در سال ۷۹ فرمانده سپاه قدس شود با سوداگران مرگ و باندهای قاچاق در مرزهای ایران و افغانستان نبرد کرد.

سردار در سال هایی که سپاه قدس را هدایت می کرد، گویا به یقین می دانست نماز در بیت المقدس بیشتر از یک رؤیاست؛ بنابراین وقتی دیوار مقاومت مورد تهاجم قرار گرفت در سوریه و عراق و لبنان، حضور

زادگاهش کرمان است، جایی که در یک نقطه نه چندان دور وقتی به آسمان خیره می شوی، تشخیص مرز آن با زمین از دریچه چشم ناممکن می زند؛ روستا زاده کرمانی روزگار سخت را گذراند و در همه آن سال های رنج آلود آن طور که خودش می گوید: از همان ابتدای کودکی، حالتی از نترسی داشتم. (رج: از چیزی نمی ترسیدم: ۱۱) هرچند تا چشم باز کرد کار بود و کار، انگار جوهره وجودش را با کار سرشته بودند، او خیلی زود مرد شد، وقتی برای اولین بار از انقلاب اسلامی و راهنمای این جریان دانست با آن همسوس شد تا جایی که ساواک نسبت به او حساس شد. سهراب سلیمانی می گوید: برادرش یکی از گردانندگان اصلی راهپیمایی ها و اعتصابات کرمان در زمان انقلاب بود.

روزهای پیروزی خیلی زود طعم شیرینش را به تلخی جنگ داد، وقتی خشم جنگ شعله ور شد، قاسم سلیمانی چند گردان را

